

گزارش درس خارج

سبأی حکمت

۱۰

جلسه:

حجت الاسلام و المسلمین
سید محمد مهدی میرباقری

تاریخ جلسه: ۱۳۹۲/۱/۲۱

○ مکان: مسجد فاطم الانبیا، شهرک پردیسان

○ تاریخ جلسه: | ۱۳۹۲ / ۱ / ۲ |

طلاب و فضلاء محترم می‌توانند از طریق سایت www.isaq.ir صورت و گزارش جلسه را دریافت نمایند.

از کلیه طلاب حاضر در جلسه تقاضا می‌شود به منظور ارتقاء سطح کیفی کلاس، نقطه نظرات خود را از طریق ایمیل info@isaq.ir و با شماره تلفن ۰۹۱۲۵۵۳۷۲۹۶ با میان در میان گذارند.

همچنین می‌توانید سؤالات و پرسش‌های درسی خود را از این طریق ارسال کرده تا در اختیار استاد محترم قرار گیرد. این مجموعه آمادگی دارد از کلیه یادداشت‌ها، مقالات، تقریرات درس و حاشیه‌های توضیحی و انتقادی شما در موضوعات مرتبط با کلاس برای انتشار در سرویس فقه حکومتی سایت فوق استفاده نماید.

هرگونه استفاده از این متن بدون هماهنگی جایز نیست

فهرست مطالب

مقدمه	۵
۱. طبقه‌بندی مبانی فقه حکومتی	۶
۲. تبیین «فلسفه فقه»	۱۰
- تفاوت «فلسفه فقه» با «فلسفه فلسفه فقه»	۱۰
- دو رویکرد «تحلیلی و توصیفی» و «توصیهای و تجویزی» در فلسفه فقه	۱۱
- «فلسفه فقه»، حلقه واسطه «مبانی کلامی» و «علم فقه»	۱۳
- تفاوت اصطلاح «حکمت فقه» با «فلسفه فقه»	۱۶
- (تعبد، عقلانیت، کارآمدی) سه شاخصه علم دینی	۱۷
۳. روش بحث از مبانی فقه حکومتی در جلسات آتی	۱۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«فلسفه فقه»

حلقه اول مبانی فقه حکومتی

مقدمه^۱

در ادامه سیر مطالبی که تا کنون طرح شد به بحث از مبانی فقه حکومتی می‌پردازیم. اگر ما بحث را از مبانی شروع نکنیم و تلاش نشود که بسطی در مبانی فقه پیدا شود نمی‌توان در چارچوبه‌های مبانی موجود، فقه گسترده‌تری را طراحی کرد. البته این مبانی باید به تفاهم برسد و نوعی اجماع نسبی نخبگانی بر روی آنها ایجاد شود تا امکان گسترش فقه و دست‌یابی به فقه حکومتی فراهم آید.

مقدمتاً تعریف فقه حکومتی و ضرورت فقه حکومتی در جلسات گذشته ارائه شد و به طور اجمال گفته شد که سه رویکرد کلی در تحلیل توصیف از فقه حکومتی وجود دارد. رویکرد اول، فقه حکومتی را «فقه موضوعات اجتماعی» می‌داند که حکومت، مجری آنهاست. در این رویکرد، فقه حکومتی می‌بایست به تراحات اجرایی احکام اجتماعی پاسخ دهد. رویکرد دوم، دامنه فقه حکومتی را به «فقه نظامات اجتماعی» بسط می‌داد و در واقع مسئله مستحده‌ای را که مقابل فقه و فقیه قرار دارد نظامات

اجتماعی می‌دانست نه موضوعات اجتماعی مستقل از یکدیگر. رویکرد سوم، فقه حکومتی را «فقه سرپرستی تکامل اجتماعی» می‌داند. موضوع این فقه، تکامل اجتماعی و احکام سرپرستی تکامل است.

اجمالاً اختلاف این سه رویکرد در نگرش به حکم، موضوع حکم و مکلف توضیح داده شد و البته سوالات جدی‌ای پیش روی این بحث‌های مقدماتی قرار دارد که باید به آنها پرداخته شود. عرض شد که بنا نیست در مقام تعریف، همه آن موضوعات و آن سوال‌ها مورد دقت قرار گیرد. تعریف فقه حکومتی، مرحله بیان اجمالی مطلب است اما در تفصیل مطلب، همان سوالات باید پاسخ داده شود و معلوم شود که چرا فقه حکومتی را «فقه سرپرستی» می‌دانیم.

۱. طبقه‌بندی مبانی فقه حکومتی

مبانی‌ای که باید موضوع بحث قرار گیرند تا زمینه تکامل و گسترش فقه به فقه حکومتی فراهم گردد، چند دسته هستند که به طبقه‌بندی آنها خواهیم پرداخت. طبقه‌بندی مبانی فقه حکومتی به اشکال مختلفی ممکن است صورت پذیرد و ما اکنون در صدد این نیستیم که همه آن اشکال را مورد بحث قرار دهیم و یا در این خصوص به یک بحث منطقی بپردازیم. طبقه‌بندی و دسته‌بندی‌های رایج و متداول در علوم، طبقه‌بندی استقرایی است. طبقه‌بندی‌های استقرایی، اشکال مختلفی می‌تواند داشته باشد که در محتوای بحث دخالت ندارد. فرض کنیم اگر تبویب علم فقه و علم اصول را تغییر دهیم این تغییر تبویب و دسته‌بندی مسائل، معمولاً در محتوای مسئله

دخالتی نمی‌کند؛ مثلاً اگر مسئله استصحاب را در انتهای اصول عملیه یا در ابتدای اصول عملیه بحث کنیم و یا مسئله حجیت یقین را در ساختار کلان بحث در هر کجا که قرار دهیم، معمولاً در محتوای بحث دخالتی ندارد. در روش متداول در طبقه‌بندی مسائل یک علم، ناظر به این نیستند که چه طبقه‌بندی در محتوای علم اثر دارد و کدام طبقه‌بندی مطابق با محتوای علم است، بلکه معتقدند طبقه‌بندی‌ها از حیثیات مختلفی ممکن است اتفاق بیفتند. در نهایت، دقت می‌کنند که هر کدام از این حیثیت‌ها، چه مرجحاتی دارند تا از آن زاویه، مسائل علم را تقسیم کنند. یکی از این رویکردهای مهم این است که کدام یک از دسته‌بندی‌ها در شیوه تعلیمی موثرتر است؛ یعنی بحث را از کجا شروع کنیم که تعلیم و تعلم و تفهیم و تفهم آسان‌تر شود و منطقی‌تر پیش برود. در ادامه بحث، مبانی فقه حکومتی را بر مبنای تعلیمی دنبال می‌کنیم.

از این منظر، مبانی فقه حکومتی را در چند دسته می‌توان طبقه‌بندی کرد: اولین دسته، مبانی فلسفه فقهی هستند که در دانشی به نام «فلسفه فقه» باید مورد مطالعه و دقت قرار گیرند.

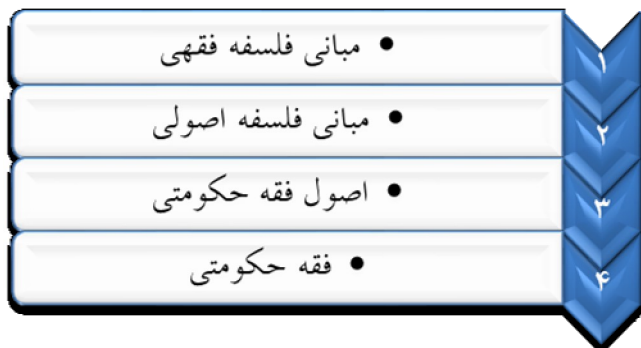
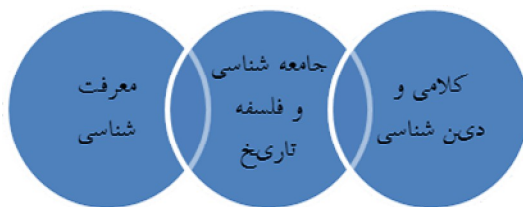
برخی دیگر از مبانی فقه - به ویژه فقه حکومتی - مبانی‌ای هستند که در علم «کلام» باید مورد دقت قرار بگیرند؛ مثل اینکه آیا دین، مربوط به حوزه خصوصی انسانهاست یا ناظر به حوزه اجتماعی هم هست و روابط زندگی این جهانی انسان را هم به گونه‌ای ساماندهی می‌کند که در مسیر هدف دین قرار گیرد. این بحث، مربوط به گستره دین است که یک بحث کلامی است و از مبانی فقه حکومتی می‌باشد. کسانی که حوزه دخالت دین را به

حوزه زندگی خصوصی افراد تقلیل می دهند، قاعدتاً معتقد به فقه حکومتی و حتی فقه اجتماعی نیستند و در واقع، به هیچ یک از معانی فقه حکومتی، آن را نمی پذیرند. یا اینکه آیا معصومین علیهم السلام عصمت دارند و کلماتشان می تواند مبنای استنباط فقه قرار گیرد یا خیر؟ این یک بحث کلامی است و بزرگان هم به این قبیل مباحث پرداخته اند.

بخش دیگری از این مبانی، در مباحث «جامعه شناختی» و ملحقات آن، مورد دقت قرار می گیرند؛ چون بحث از موضوعات مبتلابه فقه حکومت، بحث از موضوعات علوم اجتماعی است؛ بنابراین، اگر بخواهیم این موضوعات را مورد شناسایی قرار دهیم، قاعدتاً پیش نیازهایی پیدا می کنند که پیش نیازهای علوم اجتماعی است. به عبارت دیگر، موضوع شناسی در فقه حکومتی به یک سلسله پیش نیازها در حوزه علوم اجتماعی و مبانی علوم اجتماعی منتهی می شود؛ مثل اینکه آیا حقیقتی به نام جامعه داریم یا اینکه جامعه، یک امر اعتباری است؟ آیا می توان برای وحدت اجتماعی و برای یک جمع، هویت حقیقی قائل شد و احکام و مناسبات واقعی برای آنها در نظر گرفت یا خیر؟ این مباحث، ابتدائاً بحث فقهی نیست و اگر آن بحث را در جای خود، حل و فصل نکنیم نمی توانیم رویکرد خود را در فقه حکومتی انتخاب کنیم. کسانی که معتقدند جامعه هیچ اصلاتی ندارد قاعدتاً قائل به مکلف منفصل هستند؛ یعنی آحاد را مکلف می دانند و جامعه را مکلف نمی دانند و نمی توانند حکم را ناظر به جامعه ببینند و تقسیمات احکام را به همان تکلیف کفایی و تکلیف عینی و تقسیمات دیگری که در این حوزه وجود دارد، بر می گردانند.

پاره دیگری از مبانی فقه حکومتی، در حوزه «معرفت شناسی» باید مورد دقت و توجه قرار گیرند. فرض کنیم قبل از بحث از حجیت فقه و اینکه حجیت در فقه به کجا بر می گردد و پایگاه حجیت معرفت فقهی کجاست، باید از فهم و حجیت فهم بحث کنیم. بحث از حجیت معرفت دینی، از فروع بحث حجیت فهم است؛ بنابراین در رتبه قبل، باید یک سلسله مباحث معرفت شناسی که در نحوه تحلیل ما از فقه حکومتی دخالت می کنند را مطرح کنیم.

در ادامه، یک سلسله از مبانی هم در «فلسفه علم اصول» بحث می شود؛ یعنی وقتی از ضرورت توسعه فقه و دامنه فقه بحث کردیم و فقه را به عرصه حکومت گسترش دادیم این بحث مطرح می شود که آیا ظرفیت علم اصول و روش اجتهاد کنونی برای استنباط فقه حکومتی کافی است یا خیر؟ و اگر علم اصول موجود باید تکامل و بسط پیدا کند تا بتواند مسائل مورد نیاز فقه حکومتی را استنباط کند، آیا بسط علم اصول بدون بسط و گسترش مبانی آن ممکن است؟ در راه حلی که در دست یابی به فقه حکومتی می دهیم حتماً از بستر تحول در مبانی علم اصول عبور می کنیم و ناچار هستیم که این مبانی را هم تکمیل کنیم تا امکان دست یابی به فقه حکومتی فراهم گردد. به عنوان مثال، اگر بحث حجیت یقین را توسعه ندهیم و به نظام یقین اجتماعی نرسانیم، نمی توانیم در نهایت، طریقی برای استنباط فقه حکومتی ارائه کنیم. البته ممکن است مبانی فقه حکومتی، باز هم بسط پیدا کند و مثلاً مبانی فلسفه حقوقی داشته باشیم و ...



۲. تبیین «فلسفه فقه»

اما مقصود از مبانی فلسفه فقهی چیست؟ فلسفه فقه، یک دانش نوپاست که در یکی دو دهه اخیر، مورد دقت و بحث قرار گرفته و شاید بتوان گفت که ما دانش مدون و منقحی به نام «فلسفه فقه» نداریم که بتوان به آن اشاره کرد و به عنوان یک دانش موجود در خارج، به حمل شایع از آن سخن گفت و کتب تدوین شده در آن و دانشمندان آن را نام برد.

– تفاوت «فلسفه فقه» با «فلسفه فلسفه فقه»

فلسفه‌های مضاف به دو دسته تقسیم می‌شوند؛ فلسفه مضاف به موضوعات (مثل فلسفه النفس، فلسفه ذهن و...) و فلسفه مضاف به دانش‌ها (مثل فلسفه ریاضی، فلسفه اصول و...) که با نگاه فرانگرانه و بیرون از آن

دانش، مسائل کلان آن را مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهند. براین اساس عمده مباحثی که تاکنون در حوزه فلسفه فقه مطرح شده است، در واقع، فلسفه فلسفه فقه است نه فلسفه فقه؛ یعنی خود فلسفه فقه - به عنوان یک فلسفه مضاف - به شکل فرانگرانه، موضوع بحث قرار گرفته و از مباحث کلی آن گفت و گو شده است؛ به عنوان مثال اینکه فلسفه فقه چگونه علمی است؟ دامنه اش تا کجاست؟ روش، موضوع و هدف آن کدام است؟ مسائلی که باید به آن پردازد چه مسائلی هستند؟ روش تحقیق آن چیست؟ وجود فلسفه فقه چه ضرورتی دارد؟ نسبت آن با علم اصول و کلام و با خود فقه چگونه تعریف می‌شود؟ پیشینه‌ای دارد یا خیر؟ و مباحثی از این قبیل، همگی در مقام نگاه فرانگرانه و - به اصطلاح امروزی - نگاه درجه دو به فلسفه فقه هستند که آن را به عنوان یک دانش مورد دقت قرار می‌دهند و زمینه‌های تحقق آن دانش مطلوب را فراهم می‌کنند.

- دو رویکرد «تحلیلی و توصیفی» و «توصیهای و تجویزی» در فلسفه فقه یکی از مباحث مطرح در مورد فلسفه فقه این است که آیا مقصود از فلسفه فقه، فلسفه علم فقه موجود است یا فلسفه علم فقه مطلوب؟ طبق یک رویکرد، فلسفه فقه صرفاً به تحلیل کلی از علم فقه موجود می‌پردازد که در این صورت، موضوع و منبع فلسفه فقه، همین علم موجود خواهد بود. ولی اگر فلسفه فقه را اعم از فلسفه فقه موجود بدانیم به گونه‌ای که در مورد فقه مطلوب نیز سخن بگویید، می‌تواند جنبه تجویزی هم داشته باشد و به ما توصیه کند که چه کنیم تا دامنه فقه توسعه یابد.

طبق رویکرد تحلیلی و توصیفی، فلسفه فقه، علم فقه موجود را مطالعه می‌کند و آن را از جهات متعددی توصیف می‌نماید مانند اینکه پیشینه علم فقه موجود چه بوده؟ شرایط اجتماعی چه تأثیری بر تحول فقه داشته و ادوار فقه چه نسبتی با تحولات اجتماعی دارند؟ روش تحقیق آن چیست؟ و... در این رویکرد، فلسفه فقه، هیچ تجویزی نمی‌کند که در آینده چه کنیم؟ و مسیر فقه را چگونه طراحی کنیم؟ بلکه صرفاً گذشته فقه را تحلیل و طبقه‌بندی می‌کند و مراحل و ادوار تغییر و تکامل آن را تعیین می‌کند.

رویکرد دیگر این است که در فلسفه فقه، از علم فقه موجود فراتر رفته و فقه مطلوب - به عنوان دانشی که در آینده باید تولید شود و شکل مطلوبی به خود بگیرد - موضوع بحث قرار داده می‌شود. در این رویکرد، فلسفه فقه می‌تواند جنبه تجویزی داشته باشد و مثلاً توصیه کند که دامنه فقه باید به عرصه استنباط قواعد سرپرستی اجتماعی کشیده شود.

هر دو رویکرد هم مفید هستند؛ یعنی هم رویکرد توصیفی نسبت به گذشته و هم رویکرد تجویزی و بسط دادن فلسفه فقه به اعم از علم فقه موجود و فقه مطلوب دارای فایده است و ضرورت دارد؛ یعنی تحلیل گذشته و عوامل اثرگذار بر تکامل فقه باید مورد دقت قرار گیرد و اتفاقاً همین نگاه به علم موجود و تحلیل علم موجود، در ترسیم فقه مطلوب به ما کمک می‌کند. اگر بتوانیم مراحل تکامل فقه را مورد دقت قرار دهیم قاعدتاً ممکن است بتوانیم توصیه‌هایی هم از دل این نوع تحلیل، برای فقه مطلوب بیوریم و یک خط مشی‌ای را برای تکامل فقه و بسط دامنه آن ترسیم کنیم.

- «فلسفه فقه»، حلقه واسطه «مبانی کلامی» و «علم فقه»

مباحث فلسفه فقهی، واسطه میان مبانی کلامی و فقهی می‌باشند. مسائلی که در علم کلام وجود دارند چگونه در علم فقه جاری می‌شوند؟ فرض کنیم مسئله‌ای به نام معاد یا عصمت انبیاء را چگونه به فقه نزدیک می‌کنیم و این اصل کلامی چه نسبتی با دانش‌های مختلف پیدا می‌کند؟ به عنوان مثال وقتی می‌خواهیم مبانی اعتقادی الگوی پیشرفت و عدالت را به دست آوریم، ممکن است گفته شود که مبانی کلی آن عبارت است از اینکه مثلاً عالم مخلوق است و در مسیر عالم آخرت هدایت می‌شود و ربوبیت حضرت حق وجود دارد و... اما سؤال این است که این مباحث به عنوان مبانی کلامی، چگونه تسری پیدا می‌کند و در الگوی توسعه ساری و جاری می‌شود به گونه‌ای که اگر مبانی دیگری اخذ کردیم این الگو تغییر می‌یابد. آیا این مبانی صرفاً به عنوان یک ادبیات انضمامی، در کنار الگوهای توسعه موجود قرار می‌گیرد؟! مثلاً فلسفه یا مبانی کلامی اقتصاد اسلامی را به دانش اقتصاد اضافه می‌کنیم! یا اینکه مبانی کلامی باید در سطوحی تنزل پیدا کند تا به یک مفهوم کاربردی تبدیل شود؟

فلسفه‌های مضاف عهده دار ایجاد ارتباط منطقی و مفهومی بین دانش‌های فرادستی با دانش‌های پایین دستی هستند؛ لذا گفته شده است که ارتباط فلسفه اعلی با دانش‌ها از این قبیل حلقات مفهومی گذر می‌کند. طبق این مبنا اگر نتوانیم فلسفه اعلی را به انحاء مختلف فراوری کنیم و آن را در سطوح مختلف تنزل دهیم، به مفاهیم کاربردی تبدیل نمی‌شود؛ یعنی همان طور که یک ماده اولیه را گاهی چندین مرحله فراوری می‌کنند تا به یک

محصول مصرفی تبدیل شود، یک مبنای کلامی را نیز باید در سطوح مختلف فراوری کرده تا از دل آن، یک دانش کاربردی تولید گردد. فرضاً گزاره‌ای داریم که: «خدای متعال حکیم است»؛ این گزاره، چه نسبتی با فقه برقرار می‌کند؟ حتماً باید از دل این مفهوم، مفهومی تولید کنیم که به فقه سامان دهد؛ مثلاً «گزاره‌های فقهی ناظر به یک غایت حکیمانه هستند». این گزاره، غیر از این است که «خدای متعال حکیم است» و همچنین غیر از گزاره‌های فقهی است؛ بنابراین می‌توان گفت که تشریح، لغو نیست و مبتنی بر حکمت الهی است. در این صورت، به یک مفهوم مورد استفاده در فقه تبدیل شده که می‌تواند فقه را سامان دهد.

البته در برخی رویکردها فلسفه فقه را آنقدر توسعه می‌دهند که همه مبانی فقه در آن می‌گنجد و تمامی مبانی کلامی، مبانی جامعه‌شناسی، مبانی معرفت‌شناسی و ... را در بر می‌گیرد! اما باید توجه کرد که این مبانی و مفاهیم، سطوحی دارند و در لایه‌هایی تنزل پیدا می‌کنند تا به فلسفه فقه و فقه تبدیل شوند. مبانی کلامی فقه، غیر از علم کلام محض است. مبانی کلامی باید فرآوری شوند تا به فقه نزدیک شوند. همچنین، مبانی کلامی غیر از فلسفه فقه هستند؛ مبانی کلامی باید تنزل پیدا کنند تا به نزدیک‌ترین مفاهیم شامل بر فقه برسند. مثل اینکه اگر قرار است از دل فلسفه اسلامی، دانش سیاست تولید کنیم، باید در فلسفه اعلی، تنزل یابد و دانش سیاست هم ارتقاء پیدا کند تا به همدیگر در یک مجموعه پیوند بخورند. ما اگر فقط به علم اعلی و علم فقه (فقط همین دو لایه) قائل شویم، در واقع، باید عمده آن کاری که در دانش‌های میانی انجام می‌گیرد را در آن دانش بالاتر انجام

دهیم؛ یعنی کلام را بسط دهیم.

البته موضوع بحث در اینجا این نیست که فلسفه فقه چیست و دامنه اش تا کجاست. می‌خواهیم بگوییم بعضی از مبانی فقه حکومت، در حوزه فلسفه فقه قرار دارند و فلسفه فقه، نه علم اصول است، نه علم فقه، نه علم فلسفه اصول، نه علم کلام و نه علم جامعه‌شناسی و مبانی علوم اجتماعی و... اینگونه نیست که همه مبانی مرتبط با فقه را در فلسفه فقه بحث کنیم؛ کما اینکه در علم اصول که از قواعد استنباط در فقه بحث می‌کند، نمی‌توانیم قواعد ادبی، قواعد کلامی و فلسفی و... را در آن بحث کنیم؛ مثلاً اینکه ائمه علیهم‌السلام معصوم‌اند و کلامشان عصمت و حجیت دارد و اینکه قول اول و آخر ایشان ولو در یک دوره و طی دو یا سه قرن صادر شده باشد تهافت و اختلاف ندارد و... یا مثلاً اینکه ممکن است معصوم علیهم‌السلام، به یک مسئله در شرایط مختلف، جواب‌های متفاوت و متناسب با فهم مخاطب داده باشند و... را در علم اصول بحث نمی‌کنیم، بلکه بخشی از آن در علم کلام و بخشی دیگر در ادبیات و... بحث می‌شوند.

البته این نکته را هم باید توجه کرد که نباید بدون قاعده، دانش تولید کرد، بلکه باید براساس یک منطقی بگوییم که به چند لایه دانش نیاز داریم تا از بالاترین مبانی اعتقادی تا حکم عمل اجتماعی ما - که فقه حکومتی است - را پوشش دهد.

بنابراین مبانی فلسفه فقهی، نزدیکترین مبانی به فقه هستند و مباحث کلامی از بستر این مبانی، به فقه متصل می‌شوند؛ یعنی تا وقتی که مبانی

کلامی را در حوزه فلسفه فقه فرآوری نکنیم، ارتباط منسجمی با فقه پیدا نمی‌کند. به تعبیر دیگر، نسبت مبانی عام کلامی، جامعه‌شناسی و سایر دانش‌ها با فقه یکسان است و باید به شکلی فرآوری شود که دستاورد آن در علم خاص به کار گرفته شود. آن دانش‌های واسطه، از جمله فلسفه‌های مضاف به علوم اند و لذا نزدیکترین لایه‌های مبانی هر علم، در فلسفه هر علم باید بحث شوند.

- تفاوت اصطلاح «حکمت فقه» با «فلسفه فقه»

البته این بحث باید در جای خودش مطرح شود که مراد از فلسفه مضاف به علم چیست و چه نسبتی با فلسفه اعلا دارد؟ آیا فلسفه در وقتی که در عنوان فلسفه کلی و فلسفه اعلا به کار می‌رود با آنجا که با فلسفه مضاف به علوم یا مضاف به موضوعات به کار می‌رود اصطلاح واحدی دارد؟ برخی گفته‌اند که اینها مشترک لفظی‌اند؛ یعنی فلسفه در وقتی که می‌گوییم: «فلسفه علمی است که از احوال کلی موجود بما هو موجود، با روش استدلالی بحث می‌کند»، یک معنا دارد و در وقتی که می‌گوییم: «فلسفه فقه»، معنای دیگری دارد و مقصود، دانش فرانگرانه‌ای نسبت به علم فقه است که مباحث کلان آن را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد و پیش نیازهای علم فقه را تأمین می‌کند.

نکته حائز اهمیت اینکه مقصود ما از «فلسفه» در اصطلاح «فلسفه فقه»، فلسفه مضافی که زیرمجموعه فلسفه مطلق باشد نیست. فلسفه مطلق با روش تعریف شده کنونی با شیوه عقلی مستقل از تعبد به وحی شکل گرفته و برخی قصد دارند که از طریق فلسفه‌های مضاف ناشی از آن فلسفه، علوم

دینی را در خدمت و در راستای فلسفه مطلق تولید کنند. ما معتقدیم در وضعیت مطلوب، «حکمت» باید جایگزین «فلسفه» شود و عقل متعبد به وحی با شیوه خاص، حکمت را تولید کند و فلسفه‌های مضاف به علوم هم باید به حکمت‌های مضاف به علوم تبدیل شوند؛ یعنی «حکمت فقه» باید جایگزین اصطلاح «فلسفه فقه» شود و عقل متعبد، عهده دار تولید - به اصطلاح - فلسفه فقه یا فلسفه جامعه‌شناسی و... گردد.

- (تعبد، عقلانیت، کارآمدی) سه شاخصه علم دینی

بنابراین در علمی که مبانی فقه حکومتی را بحث می‌کنند روش بحث باید بر اساس تعبد به وحی باشد و همچنین حتماً باید انسجام عقلی داشته باشند و نیز نسبت به دانش پایین دستی، کارآمدی خود را نشان دهند. اگر یک علم فرادستی را تولید می‌کنیم چنانچه کارآمدی نسبت به دانش پایین تر نداشته باشد علم صحیحی نیست. همینطور اگر تعبد به وحی داشته باشد ولی فاقد انسجام و هماهنگی عقلی و قاعده مندی باشد علم به صوابی نیست. به طور کلی این سه شاخصه روی همدیگر، در هر دانشی، متناسب با خود آن دانش، شاخصه‌های صحت هستند؛ در هر دانشی، هم «تعبد» به وحی ضروری است، هم «انسجام عقلانی» و هم «کارآمدی». منتها کارآمدی هر دانشی، متناسب با خودش است؛ مثلاً کارآمدی فلسفه فقه، در فقه است و کارآمدی فقه در حوزه عمل است و لازم نیست فلسفه فقه، کارآمدی مستقیم در حوزه عمل داشته باشد، یا کارآمدی روش تحقیق در تحقیق است نه در عمل؛ یعنی از طریق علوم، ارتباط با عمل پیدا می‌کند. قید

تعبد به وحی هم در علوم مختلف، سطوح مختلفی پیدا می‌کند. بنابراین، نمی‌خواهیم بگوییم فلسفه فقه دانشی است که زیرمجموعه فلسفه اعلا با همان روش است، بلکه همانگونه که در حوزه حکمت، فلسفه را متعبد به وحی می‌کنیم، در فلسفه‌های مضاف هم حتماً باید تعبد به وحی حضور داشته باشد. در واقع، منطق استناد، یکی از لایه‌های منطق فلسفه می‌شود؛ یعنی منطق فلسفه، فقط منطق اکتشاف نیست بلکه منطق استناد هم هست و به عبارت بهتر، «استناد، اکتشاف و کارآمدی» هر سه حضور دارند. این سه اصل باید در منطق علوم بیابند و در فلسفه هم حضور داشته باشند. البته تفصیل این بحث را باید در جای خودش طرح کنیم.^۲

۳. روش بحث از مبانی فقه حکومتی در جلسات آتی

توجه به دو نکته در ادامه مباحث ضروری است؛ اول اینکه در بحث از مبانی، به مبانی مورد وفاق و اجماعی نخواهیم پرداخت مثلاً اینکه آیا ائمه علیهم‌السلام معصوم هستند یا خیر؟ و یا اینکه قرآن تحریف شده است یا خیر؟ و امثال این مباحث در اینجا طرح نخواهد شد. بلکه بیشتر از آن دسته از مبانی بحث خواهیم کرد که در آن، اختلاف نگرش وجود دارد و این اختلاف، در فلسفه فقه و به تبع در تحقق فقه، اثرگذار بوده و در رویکرد ما به فقه حکومتی مؤثر واقع می‌شوند.

نکته دیگر اینکه بنا بر این است که در بحث از مبانی، رویکردهای سه گانه ذکر شده (فقه موضوعات، فقه نظامات، فقه سرپرستی) را مورد توجه قرار داده و مبانی را از منظر هر یک از این سه رویکرد مقایسه کنیم؛ مثلاً

بگوییم که نگاه معرفت‌شناسی رویکرد اول و دوم و سوم چه تفاوتی با هم دارد؟ یا این سه رویکرد در مبنای جامعه‌شناسی یا در حکمت جامعه‌شناسی چه اختلافی با هم دارند و این اختلاف چه اثری در نگرش به فقه حکومت خواهد داشت؟

* پی‌نوشت:

۱. این متن، تلخیص جلسه دهم درس خارج «مبانی فقه حکومتی» حجت الاسلام والمسلمین استاد سید محمد مهدی میرباقری است که در تاریخ ۱۳۹۲/۱/۲۱ در مسجد خاتم الانبیاء شهرک پردیسان قم ارائه شده است.
۲. یکی از مبانی معرفت‌شناسی فقه حکومتی همین است که موضوع‌شناسی هم باید استناد به شرع پیدا کند. اینکه امروزه می‌گویند موضوع‌شناسی مربوط به کارشناسی است و ربطی به دین ندارد و حکم، مربوط به دین است [این تقسیم بندی] مربوط به نگاه معرفت‌شناسانه خاصی است که معرفت‌ها را طبقه بندی کرده و می‌گوید این معرفت‌ها باید از دین گرفته شود و آن معرفت‌ها از تجربه یا از عقل گرفته می‌شود. بر اساس این مبنای معرفت‌شناسانه، که معنای معرفت‌شناسی رایج حاکم بر علم فقه ماست، بین موضوع‌شناسی و فقه تفکیک می‌کنند؛ لذا به دو عنصر کارشناس و فقیه نیاز داریم که نه فقیه در کار کارشناس دخالت می‌کند و نه کارشناس در کار فقیه. اما در نگاه مطلوب، - که در جای خود مورد بحث قرار می‌گیرد - همه معرفت‌ها باید استناد به وحی پیدا کنند. در این صورت نیز، هم فقیه خواهید داشت هم کارشناس، ولی هم کارشناسی مقید به فقه می‌شود و هم فقه مقید به کارشناسی؛ یعنی هر دو، مقید به یکدیگر باید تولید شوند. حقیقتاً صحت موضوع‌شناسی به تبعیت از فقه است و البته بخشی از صحت فقه مستند به هماهنگی آن با موضوع‌شناسی است. البته این را باید در جای خودش در مبانی معرفت‌شناختی فقه حکومتی به تفصیل بحث کنیم.